

حدود دو سال پیش وقتی که با دوست عزیزم سید محمدحسین مرعشی مشغول فراهم کردن مجموعه مکاتبات استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه بودم از استاد گرامی، آقای ایرج افشار، خواهش کردم تا نامه‌های آن فقید سعید را که به جناب ایشان نوشته‌اند برای چاپ و نشر در اختیارم گذارند. استاد نیز همچون همیشه بزرگوارانه و سخاوتمندانه لطف نمودند و آنچه داشتند بی دریغ در اختیارم گذاردند.

در همان ایام دوست فقید، بابک افشار هم از این تصمیم من آگاه شد. او نیز لطفاً دفترچه «یاد و یادبود» خود را که بسیار بسیار عزیزش می‌داشت در اختیارم گذارد. این دفترچه بیش‌بها، حاوی تعدادی از آثار قلمی بزرگان علم و ادب و فرهنگ ایران زمین بود که به رسم یادگار بر آن ثبت کرده بودند. نوشته آغازین ازان پدر بود و چنین آغاز شده بود: «به یادگار سفر خوشی که با شایسته و ماری و بابک و آرش در ایام تعطیلات نوروز همراه دکتر اصغر مهدوی و خانواده‌اش از طهران به بوشهر و صفحات فارس انجام شد و امروز ۱۳ فروردین مراجعت کردیم. این چند سطر قلمی گردید تا این دفتر یادگار را فرزندم بابک افشار به تدریج به امضای دوستان و خویشان علاقه‌مند برساند...»

دوستان و خویشان بابک نیز چنین کردند و به تدریج بر آن نوشته افزودند. از جمله آنها می‌توان از نوشته مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه - مرحوم دکتر مصطفی مقرّبی - مرحوم سعیدی

سیرجانی - دکتر تقی نصر - دکتر حسن مینوچهر - علی اکبر کسمایی - ابراهیم صهبا - دکتر شفیع کدکنی و جمعی دیگر یاد کرد.

یکی از بزرگانی که در این دفتر چند سطری به یادگار نوشت شادروان دکتر محمود افشار بود. نوشته‌ای کوتاه اما پر نغز و پر نکته. و بنابر قول آن نیک‌مرد آزاداندیش نوشته‌ای که «خلاصه زندگانی و معتقدات شخص من نسبت به امور مادی و معنوی» بود. یعنی حاصل یک عمر تجربه. در سن هشتاد و پنج سالگی. سنی که آدمی تمامی فراز و فرودها، تلاطم‌ها، سرگشتگی‌ها و خلاصه هر آنچه آرزویش را داشته - دیده و نادیده - پشت سر نهاده و به قول قدیمی‌ها زمانی است که باید الکش را بیاویزد.... از بابک خواهش کردم تا اجازه دهد دو سه نمونه از آنها را که جنبه شخصی ندارد و مفید حال همگان است عکس بردارم. او هم آن را به همراه عکسی که خود از مرحوم دانش‌پژوه و دکتر عباس زریاب و علیقلی جوانشیر خویی و جمعی دیگر برداشته بود، لطف نمود. عکس مورد نظر همان بود که بر روی کتاب حدیث عشق (یادنامه مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه) (تهران، ۱۳۸۲) به چاپ رسید و آن نامه همین است که در اینجا ملاحظه می‌فرمایید. روحش شاد و یاد و خاطره‌اش ماندگار.

تجربش، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ ه.ش

به خواهش نوه عزیزم بابک افشار سطری چند در این یادگارنامه می‌نگارم:

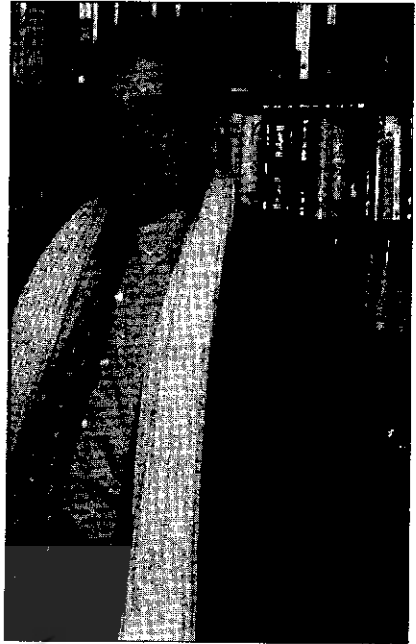
عمر انسان در عصری که ما در آن زندگانی می‌کنیم، با آسودگی‌ها و ناراحتی‌های آن، حداکثر صد سال است. ده سال اول را به علت کودکی و ده سال آخر را به سبب کهولت کنار می‌گذارم و هشتاد سال وسط را به چهار قسمت مانند چهار فصل تقسیم می‌کنیم:

از یازده سالگی تا سی سالگی بیست سال بهار عمر است. هنگام رشد و نمو درختان و طغیان افکار و فعالیت‌های گوناگون انسان است.

از سی و یک تا پنجاه سالگی تابستان عمر، موقع بارداری درختان، رسیدن میوه‌ها و کار و کوشش آدمیست.

از پنجاه و یک تا هفتاد سالگی خزان عمر شروع و ختم می‌شود. درختان رو به زردی می‌نهند، برگ‌ریزان آغاز می‌شود، حرارت تابستان رو به کاهش می‌گذارد، فعالیت انسان هم رو به سستی می‌رود، چهره‌ها مانند برگ درختان بی‌رونق می‌شود.

از هفتاد و یک تا نود سالگی زمستان عمر است. درختان برگ‌ریزی می‌کنند، برف می‌بارد، هوا سرد می‌شود، موی سر و صورت سفید می‌گردد، چشم و گوش و دیگر اعضا رئیسه انسان به قدری ضعیف می‌شود که گاهی به کلی از کار می‌افتد....



● از آخرین عکسهای بابک افشار

بابک عزیزم: من اکنون با هشتاد و پنج سال شمسی که برابر تقریبی هشتاد و هشت سال قمری می‌باشد در آخر زندگانی خود می‌باشم و تو در آخر بهار و اول تابستان آن می‌باشی. من، به قیاس همدردسان و همکاران خودم که بیشتر آنها در گذشته‌اند، عمر درازی کرده‌ام و خدا را شکر می‌گذارم که جز درگیری با آثار سالخوردگی اجتناب‌ناپذیر، از ضعف چشم و گوش و حافظه، ناراحتی دیگری ندارم، و با وجود این هنوز شبانه‌روزی قریب اقلأً دوازده ساعت کار فکری و نویسندگی می‌کنم به طوری که کتاب‌ها و مقالاتم که در مجلات به چاپ می‌رسد (غیر از فعالیت‌های دیگرم در کار موقوفات عام) حاکی از آن است. شاید شما یا دیگران بخواهید یا بخواهید بدانید سبب این عمر به نسبت دراز و سالم و فعال چیست؟ چون ممکن است شما را به کار آید می‌نویسم. با یک جمله کوتاه پاسخ را مختصر می‌کنم: شاید همین کار زیاد و با علاقه، به علاوه ورزش‌های مناسب با هر یک از فصول چهارگانه عمر که نموده‌ام سبب آن باشد. بنابراین کسانی را که کار می‌کنند و از حاصل دسترنج خود اعاشه می‌نمایند دوست می‌دارم و می‌ستایم، و به آنان که از کار می‌گریزند توبیخ می‌کنم. کار دولتی است پاینده و زاینده، ولی دولتی که متکی بر مال باد آورده باشد بی‌اعتبار است. البته مال و منال هم برای زندگانی لازم است، اما مالی که با کار به دست آمده باشد درخور می‌باشد.

بابک عزیز: این بود خلاصه زندگانی و معتقدات شخص من نسبت به امور مادی و معنوی

که سابقه و وضع حال من هم مؤید آن است. شما نمونه نزدیک‌تر از من به خود دارید و آن پدر شما ایرج، فرزند ارشد من می‌باشد که شبانه‌روز مانند خود من کار می‌کند و از راه حلال زندگانی می‌کند. من اگر اکنون در پس پایان زمستان زندگی هستم شما در اول تابستان آن قرار دارید و طی کردن سه فصل آن را در پیش.

وقتی من ۱۳ سال داشتم و در مدرسه انگلیسی بمبئی هندوستان دانش‌آموز بودم این بیت انگلیسی در کتاب درسی ما بود که هنوز با ضعف حافظه بخاطر دارم و برای شما می‌نویسم: (بکوشید، بکوشید باز. اگر در مرحله اول موفق نشدید، بکوشید، بکوشید باز! ...).

Try, try again! If at first you are not succeed, try, again!

به‌رحال به‌اصطلاح معروف «از ما گذشته» و حال نوبت شماست به گفته شاعر:

چو باد خزان بر درختان وزد چمیدن درخت جوان را سزد

آفرین! به جلو! avanti!

دکتر محمود افشار

تجربیش، ۱۳۵۷/۱۱/۲۴



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی منتشر کرده است:

افغان نامه (سه جلد)

دکتر محمود افشار یزدی

با مباحثی در جغرافیای تاریخی فلات ایران، تاریخ، زبان و ادبیات فارسی